

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی را که مطرح شد ولو به عنوان در کلمات اصحاب ما به عنوان حکم وضعی و تکلیفی و آیا مستقلا به جعل یا نه، احکام وضعی لکن ما یک مقداری مطلب را توضیح دادیم و توسعه دادیم و تا این جا رسیدیم که البته راجع به احکامی که وضعی است آیا تصویر مولویت در آن ها می شود یا این ها باید ارشادی صرف باشند؟ چون ظاهر تعبیر که خب تعبیر مولوی است لا تصلّ فی الحریر مثل لا تشرب الخمر است، تعبیرش که یکی است و ظاهر این تعبیر این است که حرمت دارد یعنی مولویت دارد و این مولویت به معنای این است که اگر انجام داد عقوبت دارد، اصطلاح مولویت این است، در هر جایی که عقوبت باشد مولویت است، مولویت نباشد ارشادی است، خب لا تصلّ فی الحریر ظاهرش مثل لا تشرب الخمر است، لغت تعبیر ظاهریش یکی است، این بحث را چون آقایان مطرح نکردند و به این معنا مطرح کردند که اصولا این اوامر مثل لا تصلّ فی الحریر، لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب یا به اصطلاح کلیشان اوامر به اجزاء، نواهی از موانع یا روافع یا قواطع این ها هیچ کدامشان مولویت ندارند، عقوبت مستقلا ندارند، ارشادی صرف اند یا ارشاد به جزئیت اند یا ارشاد به شرطیت و مانعیت و حالا سببیت هم که بعد اضافه کردند، این ها جنبه شرطیت دارند، جنبه ارشاد دارند و تعبیر اهل سنت و قدما، عده ای از اهل سنت را هم عرض کردیم آن ها به جای ارشاد و مولوی، انشاء و اخبار گفتند، گفتند آن جایی که ما اصطلاح مولوی می گوئیم انشاء است و آن جایی که ارشادی می گوئیم اخبار است، خبر می دهد. بحثی را که این اصل بحثی که به یک نحوی این جوری مطرح شد.

یک جور دیگه اش هم در همین جا در این بحث استصحاب آقایان ما مطرح کردند و آن این که دارای جعل هستند یا نیستند و مراد در جعل در این جا اعتبار است، آیا اعتبار به این ها تعلق می گیرد یا نمی گیرد و علی تقدیر تعلق اعتبار به این ها آیا تبعی اند یا استقلالی؟ عرض کردیم مرحوم آقای اصفهانی یک اصطلاح انتزاعی را به معنای عرضی هم بکار برده و این یک خلطی هست، راست

است در کلمات اصحاب یک خلطی هست و لذا گفتیم می شود سه جور گفت، استقلالی، عرضی و تبعی که حالا ان شا الله در خلال بحث ها روشن می شود.

پس دو تا بحث اساسی الان مطرح است، یک بحث این است که آیا عقوبت به اجزا و شرائط و نواهی ای که در باب موانع است تعلق می گیرد؟ به اوامری که در باب اجزاء هست تعلق می گیرد یا نمی گیرد؟

عرض کردیم الان بنای اصحاب ما، این اوامر را حمل بر ارشادیت می کنند یعنی جزا ندارد، عقوبت ندارد، اگر گفت لا تصل فی الحریر اگر شما در حریر نماز خواندید این عقوبت ندارد، نه در دنیا و نه در آخرت؛ این جزا ندارد، حکم جزائی ندارد، این نهایتش این است که اگر نماز خواندی نمازت باطل است، و لذا اگر در حریر نماز خواند ده بار، نماز ظهر را ده بار در حریر نماز خواند، بعد هم حریر را کند در یک لباس عادی نماز خواند نمازش درست است، عقوبتی ندارد که ده بار در حریر نماز خواندی، خود نماز خواندن در حریر عقوبت ندارد مثل لا تشرب الخمر نیست که خودش عقوبت داشته باشد، این بحثی است که الان در کلمات اصحاب مطرح است و ظاهرا الان پیششان ارسال مسلمات شده دیگه، جز مسلمات بحث گرفتند، آن بحث هم که قبلا مطرح بود، این که آیا جعل و اعتبار که به احکام وضعی می خورد آیا به نحو استقلالی است یا تبعی است یا عرضی است یا هیچ کدام نیست؟ هیچ کدام از انحای جعل نیست، چهار تا احتمال است و این چهار تا احتمال تقریبا بین این متاخرین و مراد ما از متاخرین در اصطلاح بنده از زمان شیخ انصاری تا زمان ما نزدیک دویست سال است، بین متاخرین ما تقریبا هر چهار تا احتمال در یک قسمت هایی قائل دارد، مثلا نائینی می گوید سببیت قابل جعل نیست نه استقلالا و نه تبعاً، نه تکوینا نه اعتبارا، در کفایه دارد که شرط تکلیف قابل جعل نیست و هلم جرا، حالا دیگه بعضی عبارات را خواندیم، بعضی هایش هم نخواندیم خود آقایان مراجعه بکنند.

علی ای حال عرض کردیم و لذا آن که سنی ها هم گفتند شرط اخبار است آن را جعل نگرفتند، می گوید خبر می دهد ایشان، آن جا جعل ندارد، ظاهرش این طوری است لذا در مثل اقم الصلوة لدلوک الشمس، اقم الصلوة را انشا گرفتند لدلوک الشمس را اخبار گرفتند با این که ظاهر در یک سیاق اند، اقم الصلوة لدلوک الشمس در یک سیاق اند، یکی را انشاء گرفتند و یکی را اخبار، یکی را مولوی

و یکی را ارشادی به تعبیر ما، یکی را حکم تکلیفی که جزا و عقوبت دارد و یکی را حکم وضعی که جزا و عقوبت دارد، لدلوک الشمس عقوبت ندارد، اگر شما الان قبل از دلوک شمس نماز بخوانید باطل است، جزا ندارد، آدم شلاق نمی خورد که چرا قبل از وقت نماز خواندی، نمازش باطل است، این خلاصه بحثی که مطرح شده و ما این بحث را در دو زاویه بردیم یکی این که آیا اصلا تصویر می شود برای اوامری که اصطلاحا از آن ها به احکام وضعی تعبیر می کنیم، جزا و عقوبت باشد، دوم این که نحوه جعل و اعتبار آن ها اصلا دارند یا ندارند و نحوه جعلش چطوری است، این دو تا بحث، طبعا ما چون عرض کردیم فقه شیعه یک فقه ولایی است بحث را هم در دو قسمت کردیم، کلمات اصحاب در یک قسمت است، یکی فقه استنباطی و استنباط از ادله، خودمان می خواهیم جعل بکنیم، خواهیم قانون، فقیه و ولی فقیه یا حالا مناصبی که اگر ولی فقیه نبود ولایت اجتماعی، ولایت عدول مومنین به قول آقایان یا ولایت مومنین به تعبیر قرآن، المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض، این ولایت عدول مومنین یا ولایت مومنین اگر بنا شد حکمی جعل بشود می شود برای تخلف شرط یا تخلف در رافع و مانع جعل حکم جزایی بکند یا نکند؟ این بحث را ما به این دو صورت مطرح کردیم که زنده هم باشد که این بحث دومش در فقه ولایی الان همینی است که در دنیا در دانشگاه های حقوق مطرح می شود، این هم به عنوان طرح نظریه می شود برای تخلف شرط، ما جزا قرار بدهیم همان مثالی که دیروز عرض کردم خیلی عرفی مثلا به مسئولین یک شهر، مثلا فرض کنید مسئولین اجتماعی است، حالا نه این که رسما باشد، می گوید شما این خیابان ها را در ماه اردیبهشت آسفالت بکنید، به این معنا که اگر آسفالت نکردند مثلا صد میلیون تومان جریمه می شوند و اگر در ماه اردیبهشت هم نبود مثلا پنجاه میلیون جریمه بشوند، یک جریمه برای تخلف شرط باشد ولو در ماه فروردین این کار را کردیم، ولو در ماه خرداد این کار را کردیم، بگوییم نه چون تکلیف این بوده، قانون این بوده، در ماه اردیبهشت تخلف از این شرط هم جزا دارد، آیا این جزا معقول هست؟ یا این جزاء معقول نیست یعنی اگر آمد جزا قرار داد این دیگه از باب شرط نیست، خودش یک تکلیف مستقلی است کانه دو تا تکلیف دارد، یکی آسفالت کردن و یکی در ماه اردیبهشت بودن، در صورتی که ما ماه اردیبهشت را تبع و شرط قرار می

دهیم، نه این که خودش یک تکلیف مستقلی است، این بحث را الان می خواهیم یک مقدار بحث های حقوقی این جوری بکنیم که خب چون در کلمات اصحاب مطرح نشده مطرح بکنیم.

عرض کردم این که مطرح نشده خب شده که این ارشادی است، معلوم است که در ارشادی عقوبت نیست و لکن در قدمای اصحاب هم عرض کردیم ظاهرا نظر مبارکشان به این باشد چون در قدما مثلا دارند تحریم الصلوة فی الحریر، ظاهر تحریم الصلوة فی الحریر ظاهرشان حکم تکلیفی است یعنی خود نماز در حریر هم خودش حرمت دارد. بعد بحث کردند که آیا این حرمت مستلزم یا مقتضی بطلان هست یا نه، النهی فی العبادات یقتضی البطلان، یستلزم البطلان، این ها از بحثشان معلوم می شود که در حقیقت، حالا نسبت که لا اقل نمی توانم بدهم اما عباراتشان مشعر به این است که این ها قائل به یک نحوه جزا باشند، وقتی تعبیر یحرم آوردند، يجب آوردند عادتاً باید قائل به جزا باشند و غیر از قدما هم عرض کردم در کتاب عروه اگر ملاحظه بفرمایید فصل فی واجبات الصلوة، تعبیر ایشان این است، فصل فی واجبات الصلوة.

عرض کردیم طبق قاعده فنی نباید بگوید فصل، باید بگوید فی اجزاء و شرائطها، این که می گوید واجب یعنی مثلاً قرائت سوره واجب است، اگر واجب شد می شود حکم تکلیفی، با این که جزء است، اگر حکم تکلیفی شد عقوبت دارد، اگر حکم تکلیفی شد جزا دارد دیگه، اصلاً علامت حکم تکلیفی این که یک حکم جزائی برایش بار بشود، احکام تکلیفیه موضوعات اند برای احکام جزایی و کیفری، این به طور کلی در کل قوانین و لذا در تمام قوانین دنیا رسم بر این است که تا یک تکلیفی را جعل می کنند بلافاصله جزاش هم می آورند، مثلاً باید اهالی شهر این کار را بکنند، اگر نکردند فلان اثر را دارد، و جزا هم کرارا عرض کردیم زندان، شلاق، سلب از شغل، محدودیت شغل، محدودیت سفر به خارج، گرفتن جواز برای شناسنامه، گذرنامه برای مدت یک ماه، یک سال، شش ماه، تمام این ها انواع احکام جزایی هستند که بار می کنند، این متعارف است اصلاً لذا این تعبیر جاری شده که احکام تکلیفیه موضوعات للاحکام الجزائية، مثلاً حکم تکلیفی موضوع حکم جزائی یعنی اصلاً تکلیف معنایش اشتغال بر یک نحوه جزا است، اگر جزا توش نباشد لقلقه لسان است مثلاً به پسرش گفت نان بخر نرفت هیچ کاریش نکرد، این حکم نیست، اگر نکرد یک توگوشی زد یا

سر و صدا کرد یا دعوا بست یا پول بهش نداد، بالاخره یک کاری انجام داد برایش مترتب کرد این می شود حکم و إلا حکم نیست لقلقه لسان است، بدون جزا لقلقه لسان است، عرض کنم که این راجع به این قسمت.

آن وقت ما عرض کردیم برای تحلیل این مطلب و نه فقط تحلیل این مطلب، بقیه ابیاحات اصول، خب الان در اصول ما این طور متعارف است، بعضی ها می گویند نه، مانعی ندارد برایش جزا قرار بدهد، بعضی ها می گویند نه اصلا معنا ندارد وقتی مادام شرط است شرط یک نوع ارتباط دارد، این ارتباط ربطی به تکلیف ندارد که بخواهد برایش جزا قرار بدهد، نهایتش می ماند عمل محقق نشده، مشروط محقق نشده، نهایتش این است دیگه، مشروط محقق نشده اما بیاید یک شلاقی هم بهش بزنند این دیگه معنا ندارد و إلى آخره.

ما عرض کردیم و کذلک در مباحثی مثل اجتماع امر و نهی، این یک چیز می گوید آن یک چیز می گوید، ما برای این که این بحث های اصولی را به ذهن این حقیر سراپا تقصیر که از کسی هم نگرفتیم، نه از مشایخ نه از کتاب هایی که چاپ شده، آن هایی که چاپ نشده و من دیدم، جایی نیامده، ما آمدیم اصولا هشت فضا در اصول مطرح کردیم و در بحث مکاسب محرمه در بحث اخذ اجرت بر واجبات آن را تطبیق کردیم، هشت فضا در اصول تصویر کردیم و معتقدیم یکی از مشکلاتی که الان در اصول ما، ما یعنی نه این که الان در کتب ما آمده، در اصول اهل اسلام از قدیم تا حالا، از آن اولینش تا الان، آن چه که مطرح شده و موجب اشکال است این است که فضاها جابجا شده، یکی از یک فضا صحبت می کند و یکی از فضای دیگه صحبت می کند.

البته این فضاها چون در کلمات اصولیین جنبه ارتکازی داشت، ارتکازی در اصطلاح امروز ما ضمیر ناآگاه، جز ضمیر ناآگاهی بود که در علما وجود داشت نه این که توجه بهش داشته باشند لذا غالبا ذکر نشده، ما حالا اگر خداوند متعال لطفی کرده باشد این ضمیر ناآگاه را آگاهانه کردیم، رساندیم به حد آگاهانه که انسان تامل بکند، تعبیری که کردیم فضا، حالا یکی از دوستان عرض کردیم مقاله ای نوشته بودند این بحث ها را، تعبیر گفتمان کرده، غربی ها غالبا پارادایم تعبیر می کنند، یک فضای معینی است و این ها توجه نشده، این را یک فضا صحبت کرده و آن را یک فضای دیگه، فضاهایی را که ما تصویر کردیم عرض کردیم هشت تا فضا را تصویر

.....
کردیم که در مسائل اصول ما می توانیم در مسائل اصول وارد بشویم، در سخت ترین مسائل مثل مسئله اجتماع امر و نهی مثلا و مسائل دیگه، یکیش هم همین مسئله مانحن فیه، احکام وضعی که آیا مولوی هستند یا مولوی نیستند؟ این را می شود در همین فضا های مختلف بررسی کرد، البته فعلا نظرم به شرح فضاها نیست لکن مجبوریم یک مختصری را بگوییم:

فضای اول را عرض کردیم مبتنی است بر تفسیر اراده تشریعی به اراده تکوینی چون عرض کردیم در اراده تکوینی، انسان حالا آن مقدمات شوق و ذوق و تصور و تصدیق و الی آخر، آن مقدمات را طی می کند تا به مرحله اراده می رسد، اصطلاحا اراده، حالا هی اصطلاحا می گویم چون همه اش محل کلام بین آقایان هست، مرحله اخیری که مستتبع از حرکت عضلات است، آن مرتبه اخیر که حالا عزم است و جزم است و تصورش هست و بعد تصدیقش به تصویر فائده است، مقدار ترتیب آثار تا به آن مرحله اخیر می رسد که تبدیل به جمع می شود به صورت اراده، آن وقت این می آید روی اعضا و جوارح و سلول های بدن، دست، پا، چشم، به حسب خودش، تاثیرگذار می شود و اقدام می کند، فرض کنید تصویر چای و خصوصیات می کند، جمع می شود و چایی را می خورد. این اگر خودش مرید و مراد خود، یعنی مرید خود شخص بود و مرادش هم خودش انجام داد این را اصطلاحا اراده تکوینی می گویند و اگر یک مراد منته خواست اصطلاحا اراده تشریعی می گویند، یک دفعه خودش بلند می شود آب می آورد، یک دفعه به پسرش می گوید برو آب بیاور، این برو آب بیاور را اصطلاحا، البته ظهور اراده تشریعی است یا به قول مرحوم آقاضیا ابراز اراده، اراده مبرزه، این اراده را اظهار می کند، ظهور می دهد پس فرق بین ارادین تکوینی و تشریعی در این است و إلا هر دوش یکی است، اراده ای هست که مستتبع حرکت است لکن نسبت به اراده تکوینی مستتبع حرکات عضلات خودش است، سلول ها را راه می اندازد، در اراده تشریعی چون توسط اراده فاعل مختار هست یعنی در اراده تشریعی این طور نیست که تا گفت برو آب بیاور برود آب بیاورد، لذا در اراده تشریعی اگر کاری را یعنی این اراده مستتبع چیزی شد مستتبع ایجاد داعی است نه مستتبع ایجاد خود آب آوردن مثلا اگر بهش گفت برو آب بیاور این طور نیست که سریعا آب آورده باشد، شاید نرود، عصیان بکند و نرود، یک اصطلاحی است که عرض کردیم هر جا که انسان بخواهد فعل را تسبیی انجام بدهد مباشر نباشد اگر توسط اراده فاعل مختار باشد ممکن است اثر نکند و لذا آن جا

تسبیب ضعیف می شود، مراد از توسط یعنی وساطت، اراده فاعل مختار مثل انسان اما اگر شما دومی را زدید چراغ روشن شد این جا اراده فاعل مختار نیست، یک اراده ای در وسط نیامده، یک دکمه ای زدید شعله ای در خانه همسایه افتاد این جا احراق را به شما نسبت می دهند اما اگر گفتیم برو خانه این آقا را آتش بزن این جور نیست که احراق را به شما مگر این که مباشر خیلی ضعیف باشد، این بحث سبب و مباشر از مباحث خیلی مهمی است، این هم در میراث های ما خیلی مهم است و هم این بحث سبب و مباشر یک مقدار زیادی در بحث های حتی یهودیت چون عرض کردم مدون علمی در میان دو مذهب یهودی و مسیحیت، یهودیت است و مخصوصا تدوین علمیشان و تدوین قانونیشان در این میشنا شده نه خود تورات، تورات چون به عنوان وحی و غیر وحی است یک حالت دیگر دارد اما در میشنا این را دارد، این مسئله سبب و مباشر را نسبتا زیاد دارند، نمی دانم جلد چند میشناست، خودم خواندم اما الان در ذهنم نیست، شماره صفحه اش و شماره جلدش جلد پنج است یا جلد سه است، نمی دانم، این میشنایی که من به عربی دارم شش جلد است، متن کامل میشنا.

علی ای حال این یکی از مسائل نسبتا مهم در فقه است، آن وقت در بحث اعتبارات قانونی این طوری است وقتی می گوئیم برو آب بیاور با این گفتن، با این اراده تشریعی شما آب آوردن را محقق نمی کنید، می گویند چی را محقق می کنی؟ ایجاد داعی، این را راه می اندازید که آب بیاورد، راه می اندازید، آن آب آوردن غرض اقصی است اما غرض اقصی مترتب، بله اگر اراده فاعل مختار در وسط نیاید شما کاری که انجام می دهید به شما نسبت می دهند مثل این که دکمه را می زنید چراغ روشن می شود، دکمه را می زنید خانه همسایه را آتش می زنید چون اراده فاعل مختار در وسط نیست با یک دکمه

خب حالا این جا آمدند گفتند ما اگر بخواهیم اراده تشریعی را تفسیر بکنیم یعنی اراده تشریعی را معنا بکنیم این را بیاییم به اراده تکوینی معنا بکنیم، به اراده تکوینی مثلا اگر شما به زید بگویید از اتاق بیرون برو، اُخْرَجْ، این که معنای اخراج چیست، آیا وجوب است یا استحباب است؟ می گویند شما اگر به جای اُخْرَج می خواستید اراده تکوینی بکنید چیکار می کردید؟ مثلا دست زید را می گرفتید دور اتاق می چرخانید، در را باز می گذاشتید، مثلا اشاره می کردید که می خواهی برو یا نرو یا دست زید را می بستید و

از اتاق بیرون می انداختید، اگر اُخرج را بخواهید شما با اراده تکوینی بیان بکنید این اخرج را با اراده تکوینی چجوری بیان می کنید؟
خب دستش را می گیرید می اندازید بیرون، لذا می گوئیم امر دلالت بر وجوب می کند، این راه اصول این است، ما هر جا بخواهیم ببینیم مثلاً اگر گفت لا تصلّ فی الحریر، ببینید که این مثال را بعد تکرار می کنم اجمالش را الان بگویم، اگر گفت لا تصلّ فی الحریر چیکار می کند؟ فرض کنید طرف یک عبای حریر گرفته به دوشش انداخته رو به قبله ایستاده فرض کنید اول نماز هم هست، می خواهد نماز بخواند، شما چکارش می کنید؟ فقط عبا را از دوشش می گیرید؟ این لا تصلّ فی الحریر تفسیر به اراده تکوینی بکنید، این اراده تشریعی را تفسیر بکنید به اراده تکوینی، شما در لا تصلّ فی الحریر را اگر بخواهید تکویناً انجام بدهید چیکارش می کنید؟ یک: عبا را از دوشش بر می دارید، این همانی است که می گویند حکم شرطی یعنی شرط حکم تکلیفی ندارد، آن وضعی صرف است، دقت بکنید! این یک راه تفسیر اصولی است یعنی در این مسئله که آیا شرط و احکام وضعی قابل تکلیف دارند یا نه؟ ما می آئیم تفسیرش می کنیم به اراده تکوینی، این آقا عبای حریر روی دوشش انداخته می خواهد نماز بخواند، شما وقتی می گوئید لا تصلّ فی الحریر آن را روی اراده تکوینی بیاورید، این را چیکارش می کنید؟ مخصوصاً اگر فرض بکنید به خاطر نماز خواندن یک مدالی هم گردنش انداختند، حالا این که مدال نقره مثلاً به گردن این آقا انداختند، سه تا احتمال هست، یکی این که اصلاً شما این آقا را عبا فقط از دوشش بگیرید یعنی همان شرط را، یعنی این به مشروط سرایت نمی کند، دو این که اصلاً نمی گذارید نماز بخواند، ببینید لا تصلّ جلوی نمازش هم می گیرد نه فقط حریر را می گیرد، سه اضافه بر این کارها آن مدال را هم از گردنش در می آورید، اگر مدال را در آوردید این حکم جزایی دارد، این سه تا کار را دقت بکنید، روشن شد؟ خیلی به نظرم مثال روشن است، این لا تصلّ فی الحریر پس این یک منهج اصولی است، خودش یک روشی است، یک روش اصولی ما بیاییم اراده تشریعی را تفسیر بکنیم به اراده تکوینی، مشکل کار کجاست؟ این مسئله را الان شما دست عرف بدهید ممکن است واقعا عرف هم سه جور برخورد بکند، یک جور برخورد نکند، یکی بگوید تو وقتی می گویی لا تصلّ فی الحریر فقط حریر را بردار، فقط حریر را از دوشش بردار، ببینید نمازش هم می خواند، کار هاش هم درست است، مدالش هم دارد، دقت می کنید؟ یک دفعه می گوئید لا تصلّ فی الحریر دستش هم

می بندیم که اصلاً نماز نخواند، اصلاً تکانش می دهید، از نماز درش می آورید، از قبله درش می آورید، یکی می گوید اضافه بر او این مدال را از گردنش در می آورید، ببینید آن که آمده در حریر نماز بخواند شما بهش گفتید لا تصل فی الحریر اگر مدال را در آوردید یعنی حکم جزایی دارد، آن بحثی که الان مطرح کردند آیا برای شرط، برای حکم وضعی، روشن شد این مثال عرفی؟ خیلی راحت، ما معتقدیم کل اصول همین طور است، مثلاً اگر گفت صلّ و لا تغصب، دارد شخص نماز می خواند در زمین غصبی، این وقتی شما گفتید صلّ و لا تغصب از تو زمین غصبی درش می آورید بروید در زمین مباح؟ یا نه می گویید دارد نماز می خواند اشکال ندارد. ببینید آنی که می گوید، می گویید نماز بخواند اشکال دارد می شود اجتماعی، آنی که می گوید از زمین درش می آوریم می شود امتناعی، آن بحث امتناع که بحث سنگین در باب اجتماع امر و نهی است، شما آمدید این را یک تفسیر اراده تشریعی به اراده تکوینی کردید، خیلی راحت، شما گفتید کل مشاكل اصول را از همین راه، همین مسئله ای را که الان امروز ما مطرح کردیم که خب یک مسئله سنگینی هم هست که ما با احکام وضعی چکار بکنیم؟ جزا برایش قرار بدهیم یا ندهیم؟ یا احکام وضعی فقط شأنش این است می گوید این نماز باطل است، خب این به نظر من مثالی که زدم روشن شد و سرّ اختلاف، البته این مبنا خودش فی نفسه یعنی تفسیر اراده تشریعی به اراده تکوینی اجمالاً حرف خوبی است، اجمالاً نمی شود انکارش کرد لکن این یک مشکل دارد چون اراده تکوینی شما فعل است فعل اجمال دارد، نمی توانیم با فعل کاری درست بکنیم، مضافاً اختلافی است که بین عقلاً هست یعنی بین مردم هست و روشنائی ندارد که آیا یک کار می کند یا دو کار می کند؟ حریر را می گیرد؟ نمازش را به هم می زند؟ یا اضافه بر آن مدال هم بر می دارد. یک مقدار ابهام دارد یعنی روشنی ندارد و این مطالب، خوب دقت بکنید من چی می خواهم بگویم، طبیعت اراده تشریعی که اسمش قانون است دقیقاً طبیعتش خلاف این است، باید توش ابهام نباشد، یکی از نکات مهم در قانون وضوحش است، لذا اگر یادتان باشد در رسائل وقتی می گوید مثلاً به این که برائت یا به خاطر عدم نص است یا به خاطر ابهام نص است یا اجمال نص است یا به خاطر تعارض، خب این ها جامعش عدم بیان است دیگه، فرق نمی کند هر جهتی می خواهد باشد، قبح عقاب بلا بیان، یا به خاطر عدم نص است یا به خاطر اجمال نص است یا به خاطر تعارض یعنی یکی از نکات بسیار بسیار مهم در قوانین، الان در دنیای

قانون روی این خیلی حساب می شود و لذا این منشأ شده بود که بعد ها مثل معتزله، مثل کسانی که دنبال اصول زیاد رفتند و خبر ها را طرح کردند گفتند این خبر معارض است اصلاً قبول نمی کنیم، حکم را نمی شود با یک امر متعارض، با یک امر مبهم، با یک امر مجمل، با این درست کرد پس این راه اول اجمالاً بد نیست، یک منهجی است، یک روشی است لکن مشکلاتی دارد، اعتماد بر آن مشکل است، این منهج اول که ما اسمش را گذاشتیم راه اول، در کل اصول هم کارایی دارد.

راه دوم ما یک بحث عرفی بکنیم عرف عام یعنی قوانین را بیاوریم بگوییم همین که متعارف بوده مثلاً در اسلام چون نظام قانونی در در زمان پیغمبر نبوده، یک قانونی نوشته بودند ماده اولی، نظام قانونی قبل از اسلام هست، من یک توضیحاتی را عرض کردم، همین حمورابی پادشاه معروف بابل که همین حله عراق باشد، این ماده قانونی دارد حدود چهار هزار ماده هست که سه هزار و هفتصد و خرده ایش چاپ شده و پیدا شده، عراق چاپ کرده، کتابی است به نام المسئلة، میم و سین، لام و تای مدور، این مسئلة مجموع قوانین حمورابی است، این دو هزار سال قبل از مسیح است یعنی الان به زمان ما چهار هزار سال قبل، یعنی دو هزار و پانصد سال قبل از اسلام پس این تصور که مثلاً در زمان پیغمبر قوانین نبوده نه این نیست، قوانین روم باستان هست، یک تکه قانون تازگی پیدا شده حدود پنج هزار سال، در یمن است، مختصر است، خیلی مختصر است، غیر از قوانینی که در ایران پادشاهان ساسانی و غیر ساسانی داشتند پس ما مسائل قانونی، غیر از چین و این ها، اما در خصوص مکه و مدینه نبوده، وقتی نباشد طبیعتاً بر می گردد به عرف عام، با همین عرف عام حساب می کنیم، اگر به عرف عام برگشتیم در عرف عام همین مثال را در عرف عام بیاوریم، به جای اراده تکوینی همین مثال، آیا اگر بهش گفت در لا تصل فی الحریر نماز نخوان در عرف عام چکار بکند؟ مثلاً، این شبیه همان بحث اول، خب طبعاً عرف عام هم مختلف است، این جا هم مشکل دارد، مضافاً ما عرض کردیم عرف عام نمی شود اصولاً عرف قانونی قرار بگیرد، باید تصرف در عرف عام بشود، چون عرف عام کاملاً مختلف است، عرف های مختلفی است، افراد عرف کاملاً متفاوت اند، از دهاتی و شهری و عالم و جاهل، پیرزن و پیرمرد و جوان، انواع حد محدودی ندارد، جمع کردن این بسیار بسیار مشکل است، این را نمی شود معیار قرار داد. به هر حال این هم یک راهی است که بگویند در عرف عام چی می فهمند و متأسفانه در این مسئله ممکن است عرف

.....

عام هر سه فهم را داشته باشد، این مشکل این وجه دوم و لذا خیلی در مسائل اگر نگاه بکنید اصولی ها گفتند عرف عام این جا از صلّ و لا تغصب چی فهمیدند؟ این همان نکته ای است که ما این را یک منهج در کل اصول قرار دادیم

راه سوم بحث لغوی است، تحلیل های لغوی یعنی تمسک بکنیم به ادبیات قانونی، و عرض کردیم در قرآن کریم الان ما ادبیاتی که داریم مختلف است مثلاً حرّم علیکم امهاتکم، لا تنکحوا ما نکح آبائکم، یکی به لفظ حرم است و یکی به لفظ لا تنکحوا است، و لا تعظموا عقدة النکاح حتی يبلغ الكتاب اجله یعنی عده تمام بشود، این عده وفات است، آیه مبارکه در عده وفات است، حتی يبلغ الكتاب اجله، تا این که کتاب به اجلش برسد یعنی تا عده تمام بشود، این جا عنوان لا تعظموا است اصلاً، عنوان و أن تجمعوا بین الاختین، آیه مبارکه، انواع مختلف ما خطابات در قرآن داریم و در روایات هم داریم مثل لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل لحمه، به صیغه نهی داریم، همین باب احرام، لا احرام إلا، این هم نص روایت است، به نظرم هر دو هم صحیح است، لا احرام إلا من المواقیت التي وقّتها رسول الله، به صیغه لا احرام داریم، از آن ور هم داریم لا ینبغی لک أن تحرّم إلا من المواقیت، به صیغه نهی داریم، یکی به صیغه نفی جنس داریم که جمله اسمیه است، یکی به صیغه نهی که جمله، اصلاً یک ترکیب واحدی نداریم، آن وقت این تفسیر می آید می گوید ما بیاییم با همین خصائص لغوی حساب بکنیم، خوب دقت بکنید، ما بیاییم همین لغت را تحلیل بکنیم و طبق تحلیل لغوی جلو برویم، این یک تفکری است در کل فقه و در کل اصول کارگزاری دارد، ما بیاییم آن شئون لغوی را نگاه بکنیم و لذا مثلاً الان اصولیین ما اگر گفت صلّ و لا تصلّ فی الحریر، این را گفتند باب نهی در عبادات است، اگر گفت صلّ و لا تغصب گفتند این باب اجتماع امر و نهی است، صلّ و لا تغصب باب اجتماع امر و نهی است، صلّ و لا تصلّ، دو تا باب قرارش دادند اما مثلاً خود سید مرتضی هر دو را باب نهی در عبادات قرار داده، در ذریعه نگاه بفرمایید، در آخرش اجتماع امر و نهی یعنی صلّ و لا تغصب را هم ملحق کرده به صلّ و لا تصلّ فی الحریر، این مسئله قدیمی هم هست و آثاری هم دارد، از ابی حنیفه مطلبی که نقل شده هر دو را از باب اجتماع امر و نهی قرار داده، خیلی خلاف ظاهر هم هست، هر دو را از باب اجتماع یعنی در دنیای اصول اسلام سه تا رأی در این دو تا مثال هست، دو تا مثال صلّ و لا تصلّ فی الحریر، صلّ و لا تغصب همین دو تا مثال معروف، یک این ها هر دو از باب اجتماع

.....

امر و نهی اند و لذا ابوحنیفه هم قائل به صحت است، حتی در حریر هم قائل به صحت نماز است، در غضب و در حریر قائل به صحت نماز هست، این رای، البته شاذ است، انصافا رای شاذی است، رایی است که غالب قدماتی اصولی ما داشتند، ما یعنی دنیای اسلام شیعه و سنی، هر دو را در باب نهی در عبادت گرفتند مثل سید مرتضی از ما، از سنی هم داریم، این هم باب نهی در عبادت گرفتند، رأی سوم رایی است که الان در دنیای اصول ما مخصوصا شیعه دیگه جز مسلمات شده، دو باب گرفتند، صلّ و لا تصلّ فی الحریر را باب نهی در عبادات گرفتند، صلّ و لا تغصب را باب اجتماع امر و نهی گرفتند، الان در، اصلا یکی از مقدمات بحث اجتماع همین است، در کفایه و دیگران مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای نائینی تمامشان این بحث را آوردند، عرض کردیم از قدماتی اصحاب ما اولین کسی که تحلیل اصولی بر این اقامه کرده که واقعا نسبت به زمان خودش خیلی ارزشمند است، مرحوم فضل ابن شاذان است، ایشان خب دویست سال قبل از فوت شیخ طوسی است، شیخ طوسی ۴۶۰ است، ایشان وفاتش ۲۶۰ است، خیلی مهم است انصافا، ایشان تحلیلی اقامه کرده که گفته این ها دو بایند، صلّ و لا تغصب، صلّ و لا تصلّ فی الحریر، همین که ما می گوئیم، الان در این زمان ما می گوئیم، یعنی شما می بینید که سید مرتضی که نزدیک مثلا ۱۷۰ سال بعد از ایشان وفاتش است تقریبا ایشان تقریبا هر دو را یکی گرفته، آخر بحث نهی در عبادات صلّ و لا تغصب را هم آورده اما مرحوم فضل ابن شاذان که متوفای ۲۶۰ است ایشان می گوید صلّ و لا تغصب یک جور است لذا قائلیم که این نماز این جا درست است، صلّ و لا تغصب درست است اما صلّ و لا تصلّ فی الحریر جور دیگر است و لذا نماز باطل است، ببینید این ها در حقیقت اجمالا برگشتش به تفسیر های لغوی است. ما بیاییم اصلا تعبیری را که در آن وارد شده این را تحلیل لغوی بدهیم، تحلیل زبانی بدهیم یعنی به عبارت دیگر بیاییم روی ادبیات قانونی کار بکنیم، آن های قبلی روی روح قانون بود، این روی ادبیات قانونی است، بیاییم روی ادبیا تقانونی، آن وقت مثلا اگر گفت لا تصلّ فی الحریر، این جور تحلیلش بکنیم، لا حرف است، این توضیح را ما کرارا عرض کردیم معانی حرفی پیش ما معانی اندکاکیه هستند، شاید مراد صاحب کفایه تبعا لصاحب فصول چون غیر از این ما ندیدیم در کتب اصول قدیم ما، گفتند معانی حرفیه آلی است شاید مرادشان همین باشد، معانی اندکاکیه توضیح دادیم این مطلبی است که مرحوم نجم الاثمه رضی فرموده قدس الله نفسه، در غیرش

ظاهر می شود، خودش هیچی نیست یعنی وقتی شما می فرمایید تسبیح را روی کتاب گذاشتم این روی هیچی نیست، تسبیح است و کتاب، رو هیچی نیست، این معنای رو مندک در دو طرف است، یکی تسبیح و یکی کتاب لذا اگر تسبیح و کتاب را برداشتید دیگه روحی وجود ندارد یا من زیر سقفم زیر چیزی به ازایش نیست، شبیه بعضی ها که می گفتند وجود رابط است یا رابط نیست، شبیه آن معنا.

حالا به هر حال معنای اندکاکمی یعنی مندک در جهت دیگری است، آن وقت اگر معنای اندکاکمی شد در معانی حرفی نکته اساسی آن طرفی که در آن مندک است باید حساب بکنید، آن وقت وقتی می گوید لا تصلّ در تصلّ دو تا نکته است، یکی هیئت است، هیئت فعلی است، یکی مسئله ماده است که صلوة است، لا تصلّ یک ماده دارد و یک هیئت دارد دیگه، ماده اش صلوة است هیئتش هم هیئت فعلی است، هیئت فعلی مفید این است که، دیگه توضیحات کافیش را این جا عرض نمی کنم، سابقا اشاره کردم، مفید این است که این حدث، حدث را لحاظ کردید، یک نحو حرکت سیلانیه از عدم به وجود، اگر شما حدثی را به نحو حرکت سیلانیه نگاه بکنید یعنی به این نحو که از عدم به وجود، این می شود فعل، اگر حدث فی نفسه را نگاه بکنید می شود مصدر دیگه، قیام فی نفسه نگاه می کنید اما اگر قیام را به این لحاظ نگاه کردید که نبود شد، نبود شد، یا نبود ایجاد کن، نیست ایجاد کن، ببینید از عدم به وجود، اگر ملاحظه کردید می شود هیئت فعل، این می شود فعل پس یک فعل داریم که هیئت است در این جا، لا بر سرش در آمده، یک مسئله ماده داریم، خب طبق قاعده این لا ممکن است به هر دو بخورد، خوب دقت بکنید! یک دفعه بگویند لا تصلّ یعنی صلوة محقق نمی شود، اگر به ماده خورد یعنی صلوة، لا تصلّ یعنی تو ایجاد نکن، تو، به آن حرکتی که تو می خواهی، صلوة نیست ایجادش بکنی به آن بخورد پس لا تصلّ تحلیل لغویش روشن شد، ممکن است به ماده بخورد، ممکن است به هیئت بخورد، این تحلیل خیلی لطیف است، اگر تحلیل به ماده خورد چون لا، چون لا معنای اندکاکمی است خودش که نظر نمی شود، نگاه می شود به غیرش، اگر به ماده خورد یعنی صلوة نیست، می شود حکم وضعی یعنی محقق نمی شود، اگر خورد به هیئت یعنی انجام نده، این فعل را، حدث را یعنی شما این حدیث را که صلوة باشد از عدم به وجود نیاورید، جلوی آن را می گیرد، این شد می شود تکلیف و لذا اگر طبق این قاعده

پیش برویم از لا تصلّ دو چیز فهمیده می شود، یکی حکم تکلیفی جلوی دست شما را بسته که این کار را انجام ندهید، یکی هم می گوید این صلوٰه نیست، لا تصلّ فی وبر این صلوٰه نیست، تو نکن، صلوٰه را انجام نده، این تو انجام نده، این انجام نده وقتی که معنای حرفی در کار آمد در معنای حرفی ظاهرش و دلیلی ندارد که به یکی بخورد، خوب تامل بکنید، دلیل ندارد که لا بخورد این صلوٰه نیست یا فقط به فعل بخورد، انجام ندهد، به هر دو بخورد، بنابراین اگر گفتیم فقط به صلوٰه خورده این حرف علمای متاخر ماست، می گویند این نواهی ارشادی است یعنی صلوٰه محقق نمی شود، اگر خورد گفتیم به هیئت خورد حرف قدماست که می گفتند تحرم الصلوٰه فی وبر ما لا یوکل لحمه، اگر گفتید به هیئت خورده و بالملازمة به ماده خورده، این حرف آقایانی است که آیا نهی از شیء مقتضی فساد هست یا نه؟ لذا ما در تحلیل خودمان در آن بحث عرض کردیم ما باشیم و تحلیل لغوی نهی از شیء هر دو را دارد، اقتضا نیست، استلزام نیست، دو تا مفاد را همزمان دارد

پرسش: همان که لا تصلّ فرمود از هیئت استفاده می شود، نفرمود لا صلوٰه فی الحریر، خودش دلیل این نیست که هیئت را آیت الله مددی: همین که ظاهرش این است که فقهای قبلی فهمیدند، همین فقهای قبلی یا مرحوم سید واجبات الصلوٰه، دقت کردید؟ این که من اول گفتم تعجب کردید این چون واقعا عده ای گیر کردند که قدما یک جور گفتند، از آن ور شما یک جور دیگه می گید این ها چجور، این را ما توضیح دادیم پس ریشه این تفکر هم روشن شد که چرا قدما آن جور فهمیدند، ریشه آن تفکر در تحلیل لغوی است، آن وقت این مطلبی که ایشان گفت ما این را هم اضافه کردیم و سابقا عرض کردیم، گفتیم اگر گفت لا تصلّ فی وبر ما، یا لا تحرم إلا من المواقیات الثی وقتها رسول الله اولش مستقیمش نهی است، اولش مستقیمش تکلیف است، به معنای هیئت خورده لکن لازم یعنی دومیش نه لازمش، یعنی این به این ظهور نیست، دومیش این که احرام محقق نمی شود، اما اگر گفت لا احرام إلا من المواقیات الثی وقتها رسول الله، اولیش این است که احرام محقق نمی شود، چون احرام محقق نمی شود احرام ندارند، پس اگر قدمای اصحاب، روشن شد چی می خواهیم بگویم؟ هر دو را از هر دو فهمیدند، هم تکلیف فهمیدند و هم حکم وضعی، از هر دو تعبیر فهمیدند، اگر گفت لا احرام إلا من المواقیات، احرام نیست، حالا که نیست پس نبند دیگه، وقتی نیست چرا احرام می بندی، اما اگر

گفت لا تُحرم، از اول می گوید احرام نبند، وقتی می گوید احرام نبند یعنی چی؟ یعنی احرام هم نیست پس فقط فرقی در آن ظهور مستقیم، عرب ها مباشر، ما مستقیم می گوئیم، آن ظهور اولی که به ذهن می خورد اما دومی هم همراهش است، ملازمش نیست، اما ظهور اولی اولی در یکی ظهور اولی اولیش به هیئت می خورد لکن همراهش هم هست که به ماده می خورد، در دومی به ماده می خورد، همراهش هم هست که به هیئت هم می خورد

پرسش: مباحث حضرتعالی مبتنی بر این است که الفاظ احادیث کلمه لکلمه همان لغت معصوم است، چون بعضی ها قائل به این هستند که بعضی از احادیث کلمه نیست

آیت الله مددی: نقل به معنا شده، خب یکی از معانی حجیت خبر هم همین است خب، کسانی که قائل به حجیت خبرند می خواهند معامله حجت بکنند مثل مرحوم سید مرتضی که قائل به حجیت خبر است یکی از نکاتش همین است ما به الفاظ مقید نشویم، بعدش هم من فقط لا تنکحوا ما نکح آبائکم، این که قرآن است، حالا که الفاظش لا تعظموا عقدة النکاح، حالا اگر کسی رفت خدای نکرده، عروس خودش، زن پسر خودش را عقد کرد شما چی می گوئید؟ میگوید عقدش باطل است، عقدش باطل است خودش هم لا تنکحوا اصلا نکاح محقق نمی شود، اما لا تعظموا عقدة النکاح را آن جا گفتند حرمت ابدی می آورد، این حرمت ابدی از خصائص ما نیست، صحابه هم، از عمر هم نقل شده، چرا؟ چون گفتند نهی آمده خورده به عزیمت، طبق همین تصویر ما می خواهد عزم را بردارد، وقتی عزم برداشته شد می شود حرمت ابدی، این که من هی این مثال را ذکر می کنم این غیر از حرمت است، وقتی نهی خورد به عزیمت، این ها چیست؟ این ها همه روی ادبیات مثلا گفتند حج به عنوان ذمه است، دین هم هست، تکلیف صرف نیست چون الله علی، لا معنی در لغت عرب ذمه را اثبات می کند اما اقموا الصلوة ذمه نیست، این ها تمام نکته اش چی شد؟ همین نکته ای که امروز من، نکته سوم بود، نکته سوم ما بیایم روی ادبیات قانونی بحث بکنیم؟ آن ظرافت های ادبی را تحلیل بکنیم، آن وقت اگر بخواهیم ظرافت ها را تحلیل بکنیم این طور می شود پس در نتیجه چی می گوئیم؟ لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه نه فقط ترک صلوة عقوبت دارد، در وبر ما لا یوکل لحمه هم عقوبت دارد، این لا به هر دو خورده، این لا به هر دو خورده، اگر به هر دو خورده باشد خود آن هم عقوبت

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: : استصحاب : تنبیهات استصحاب : حکم وضعی و تکلیفی

سه شنبه: ۱۳۹۶/۶/۲۱

جلسه: ۱۳

صفحه ۱۶

دارد، این یک تفسیر لغوی یعنی لا تصلّ می خواهد صلوٰة را بردارد، جلوی شما را هم بگیرد از نماز خواندن، این جلوی شما را بگیرد

اگر شما خواندید عقوبت دارد، این هم خلاصه این بحث یکمی طولانی شد فردا پنج صورت دیگر را

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين